

یاد آر

فرهنگ شریف در غربت زندگی کرد



کامییز روشن‌روان

● نسل موسیقی دانانی مثل فرهنگ شریف، همایون خرم، حبیب‌الله بدیعی و... از جمله بزرگان موسیقی ما هستند که دیگر تکرار نمی‌شوند، چه به لحاظ تکنیک کاری یا حتی اخلاق هنری و شاگردانی که تربیت کردند. به اعتقاد من هرکدام از این بزرگان دارای سبک خاص خودشان در موسیقی هستند؛ مثلا صدای تار شهناز با فرهنگ شریف کاملاً متفاوت است به‌نوعی که به محض شنیدن به‌راحتی می‌توان آنها را از هم تشخیص داد؛ اتفاقی که متأسفانه در موسیقی امروز ما نیست یا اگر وجود دارد بسیار انگشت‌شمار است. بزرگانی مثل فرهنگ شریف به‌راستی در فرهنگ موسیقی سنتی ما تأثیرگذار بودند. از طرف دیگر معتقدم فرهنگ شریف در تمام این سال‌ها در کشور خودش در غربت زندگی کرد و آنچنان که باید به‌درستی به نسل جوان کشور معرفی نشد و امکان بروز خلاقیت‌های این هنرمند فراهم نشد. وقتی هنرمندی با مشخصات فرهنگ شریف از میان ما می‌رود، احساس می‌کنیم گوهر بزرگی را از دست داده‌ایم و این افسوس تا همیشه باقی خواهد ماند که چرا از این نسل آدم‌ها به‌درستی استفاده نکردیم و تنها حسرتش برای ما باقی می‌ماند و متاسفم که نسل امروز ما با چنین بزرگانی آشنایی ندارند. وزارت ارشاد، صداوسیما یا سایر رسانه‌هایی که می‌توانند گامی در جهت شناخت هرچه‌بتر این بزرگان به مردم و نسل جوان بردارند، اتفاق خوبی است و متاسفم که این اتفاق برای فرهنگ شریف رخ نداد. دقیقاً برخلاف سایر کشورها که سعی می‌کنند مفاخرشان را هرچه‌بتر و بیشتر به مردم معرفی کنند. درنهایت برای ازدست‌دادن فرهنگ شریف بزرگوار بسیار متاسفم و تأسف می‌خورم که چرا قدر او در زمان حیاتش دانسته نشد و این ضایع بزرگ را به جامعه هنری تسلیت عرض می‌کنم.

مرگ تکه‌ای از تاریخ موسیقی



کیوان ساکت

● استاد فرهنگ شریف، نوازنده یبزرگ تار و ابداع‌کننده شیوه خاصی در نوازندگی، متأسفانه فوت شدند و جامعه هنری را در ماتم و اندوه فرو بردند. مرگ هنرمندی نظیر استاد فرهنگ شریف در حقیقت مرگ بخشی از تاریخ موسیقی و زوال نسلی است که همگی از اسطوره‌های اخلاق و هنر بودند. نسلی که ضرورت‌های زمان را کاملاً دریافته بود و به همین خاطر قادر بود آثاری تولید کند که بیش از ۶۰ سال برای مردم زیبا و آرامش‌بخش باشد. از هنر فرهنگ شریف نمی‌گویم زیرا امروزه نمی‌توان کسی را پیدا کرد که به موسیقی ملی ایران دل‌باخته و علاقه‌مند باشد و استاد فرهنگ شریف را نشاسد و کارهای وی را نشنیده باشد. آنچه ضرورت دارد و شایان گفتن است اینکه متأسفانه قدر این سرمایه‌های هنری از سوی متولیان هنری به‌ویژه رسانه بزرگ صدا و سیما مغفول مانده است. ای کاش از کنار این همه هزینه‌های غیرضروری و در کنار خرید این همه سریال‌های کم‌محتوای مربوط به کره و چین، زمان کوتاهی در این ۳۷ سال به معرفی افرادی مانند استاد شریف که فرهنگ‌ساز بودند، پرداخته می‌شد. درگذشت این اسطوره اخلاق و هنر را به خانواده ایشان و جامعه هنری و ملت فرهنگ‌دوست ایران تسلیت عرض می‌کنم.

هنرمندان در سوگ فرهنگ شریف

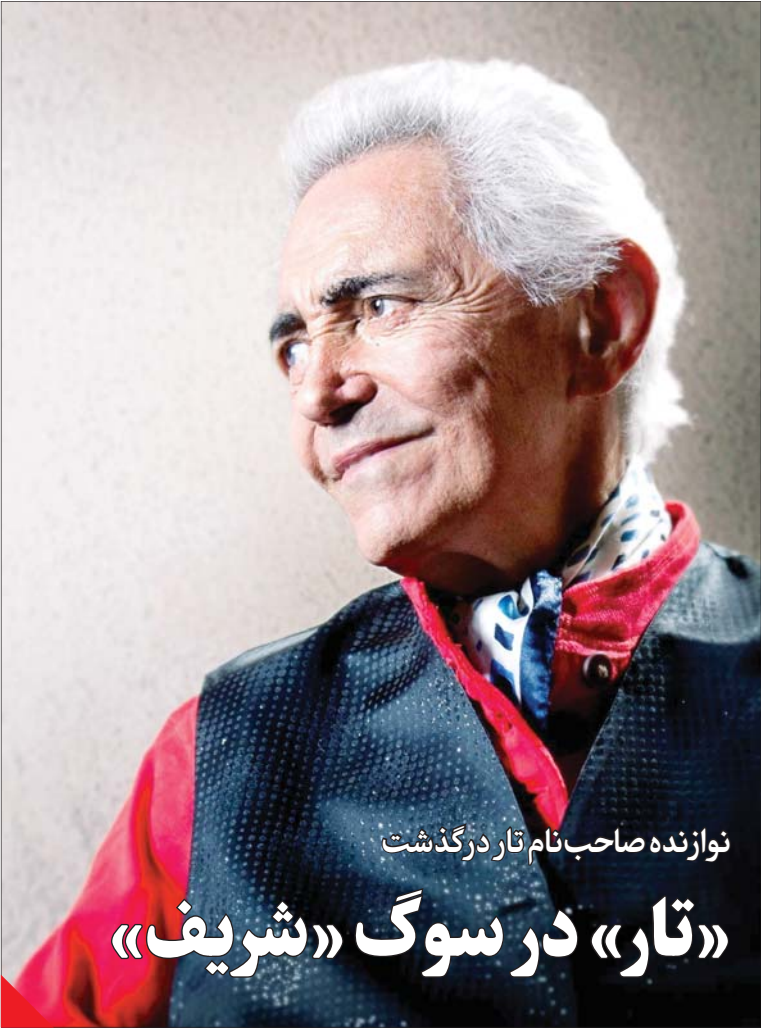
● **هوشنگ کامکار**؛ یکی از خصوصیات بارز فرهنگ شریف، صاحب‌سبک‌بودن او بود. ما نوازنده تار زیاد داریم، اما سبک شریف مشخص بود. فعالیت‌هایی که او در زمینه موسیقی ملی ایرانی داشت، بر هیچ‌کسی پوشیده نیست. افرادی مانند فرهنگ شریف در گوش و قلب تمام موزیسین‌های ایرانی جا دارند. نام او در موسیقی و قلب ایرانیان هندووست تا ابد جاودانه خواهد ماند و هیچ چیزی نمی‌تواند ارزش آن را کم کند. این موضوع بسیار باعث تأسف گروه کامکارها و شخص من است. ما اکنون استادان زنده‌ای مانند استاد دهلوی داریم که خبری از آنها به گوش نمی‌رسد و کسی نمی‌داند چگونه روزگار را سپری می‌کنند.

● **سالار عقیلی**؛ بداهه‌نوازی که با هر مضارباش نغمه‌ای جاویدان سرایید و با رقص نازک پنجه‌های لطیفش دل را به سوی یار سوق می‌داد.

● **علیرضا قربانی**؛ مرد شریف موسیقی ایران، استاد فرهنگ شریف، از میامان پر کشید. تسلیت به همه مردم ایران‌زمین...

از فرط بیخوابی

● این ستون امروز استثنا منتشر نمی‌شود



نوازنده صاحب‌نام تار درگذشت

«تار» در سوگ «شریف»

عکس : spiral art group

سعید برآبادی؛ «تار» یار دیگر سوگوار دست‌های زخمه‌زنده خود شد. این‌بار اما یکی از نوادار دنیای نوازندگی و آهنگسازی از بستر بیماری قرار است به بهشت زهرا برود و در قطعه هنرمندان به فراموشی سپرده شود چراکه «فرهنگ شریف» تا زنده بود هم در فهرست فراموش‌شده‌ها قرار داشت حتی اگر کارنامه همکاری‌اش با استادانی چون اکبر گلیاگانی، ایچ. تاج اصفهانی، غلامحسین بنان و محمدرضا شجریان را همگان از حفظ بودند! صبح روز هفدهم شهریور، خبر آمد که او پرواز خود را چون نتهایی که بر ساز می‌نواخت و به آسمان می‌فرستاد آغاز کرده است و حالا باید این گزارش، سوگی و معرفی‌ای از فرهنگ شریف باشد، اما چطور می‌توان او را که سازنده بخشی از بهترین آثار کلاسیک موسیقی ایران بوده به مخاطبانش معرفی کرد؟ ویژگی چنین گزارش‌هایی، متراکم‌کردن و فشرده‌سازی زندگی پرفرازونشیب یک هنرمند است به قصد آنکه خبر درگذشتش بازتابی رسانه‌ای پیدا کند، اما مگر می‌شود در چند خط ساده، ۸۵ سال زندگی مردی را توصیف کرد که با «تار» میانه‌ای یگانه داشت و در اخلاق، همچون ترکیب جادویی اسم و فامیش، فرهنگ شریف بود؟ فرهنگ شریف را باید عرصه اخلاقی موسیقی اصیل ایران دانست چراکه با وجود مشکلات فراوان در مسیر طولانی زندگی‌اش، هیچ‌گاه، درستی نکرد و همواره اخلاق حرفه‌ای و فردی را به کاسب‌کاری بازار ترجیح داد. اوج این افتادگی را همگان در خرداد سال قبل به یاد دارند؛ وقتی که مجبور شد برای درمان بیماری‌اش، ساز خود را بفروشد. فروش ساز از سوی نوازنده‌ای به چیره‌دستی فرهنگ شریف، یک پیام بود برای آتهایی که مسئولان امر موسیقی در کشور بودند، اما حالا که او رفته است، بعید به نظر می‌رسد که چنین پیام فرستاده‌شده‌ای، دریافت شده باشد و ترتیب‌آثری به آن داده باشند. شریف در نوازندگی و سازندگی موسیقی هم جزء بهترین‌ها بود. در نحوه انگشت‌گذاری

گفت‌وگو با سام کلانتری، کارگردان برگزیده جشن مستندسازان خانه سینما

جبر و اختیار «مانکن‌ها»

فرانک آرتا

مهم‌ترین قسمت دریافت این جاپیزه و تندیس این است که از سوی «خانه سینما» اهدا شده و همین نکته، بالارزش می‌کند.

ایده ساخت این فیلم چگونه به ذهنتان رسید؟

مدت‌ها بود که از طریق یکی از دوستان و به پیشنهاد او پایان‌نامه یک دانشجوی ژاپنی را می‌خواندم که لحن و موضوع بسیار جذابی داشت... البته برای من... موضوع درباره جبر و اختیار در زندگی بشر بود... البته اگر بخواهم کمی دقیق‌تر درموردش صحبت کنم، باید بگویم درباره دیدگاه انسان معاصر ساکن خاورمیانه نسبت به جبر و اختیار و و تأثیر اعمال انسان در سرنوشتش در دنیا و زندگی پس از مرگش بود... البته موضوع تژ به این خشکی و سختی که الان گفتیم نبود و پُر بود از دیدگاه‌های جذاب که نشان از کار دقیق این‌فرد در مورد لغت «سرنوشت» و تأثیر «جبر»‌باوری یا «اختیار» داشت و تحلیلی جالب درباره سرشت یکسان تمام انسان‌ها از آغاز خلقتشان و ادامه تأثیر جغرافیای خاورمیانه بر این جبرباوری داشت که البته به خیلی از قسمت‌ها از نظر من نقد هم وارد بود. اما تلنگر جالبی بود، تلنگری برای زنده‌کردن و فکر روی مفهوم سه لغت جبر، اختیار و سرنوشت هر کدام از ما انسان‌ها... البته این حرف‌ها را نزد ما بگویم آن پایان‌نامه به ایده این فیلم ختم شد... همان دوران بود که در شبی بارانی پشت چراغ قرمزی در خیابانی پرتردد و شلوغ، گیر کرده بودم و البته خوشبختانه تنها هم نبودم و با دو دوست دیگر زمان را سپری می‌کردیم که یکی از آنها با لحنی متعجب مانکنی را به من نشان داد که به ما خیره شده بود... خیلی شبیه سایر مانکن‌های

پشت ویترین مغازه‌ها نبود و تا حدود زیادی شکل و فیگورش فرق می‌کرد و به قول همان دوست به‌شدت افسرده به نظر می‌رسید... رضا که اسم یکی از همراهان من بود به شوخی سؤال کرد: اینها شب‌ها کجا می‌روند؟ و امین، همان دوست اول با طنزی خاص گفت: کجا می‌روند مهم نیست، بلکه از کجا می‌آیند مهم‌تر است. این جمله باعث شکل‌گیری ایده اولیه این فیلم شد... اینکه این مانکن‌هایی که شبیه ما انسان‌ها هستند، همه از یک جا می‌آیند. اما هرکدامشان عاقبتی مشابه ندارند... آن هم باز مثل ما انسان‌ها... به‌هرحال خواندن آن پایان‌نامه و خاطره آن شب باعث خلق ایده اولیه این فیلم شد.

پس مانکن‌ها همان انسان‌ها هستند که در مسیر زندگی دچار سرنوشت‌های متفاوتی می‌شوند؟

بله، این یک برداشت از فیلم است...

بیشتر به نظر می‌رسد به جای اینکه در فیلم دغدغه قصه داشته باشید، دنبال کسب تجربه‌های بصری نظیر رابطه نور و رنگ با صورتک‌ها، پرسپکتیو ماتعارف، خطوط مورب و غیره بودید؟

به نظر من درباره روایت به معنای مستندش تلنگری برای زنده‌کردن و فکر روی مفهوم سه لغت جبر، اختیار و سرنوشت هر کدام از ما انسان‌ها... البته این حرف‌ها را نزد ما بگویم آن پایان‌نامه به ایده این فیلم ختم شد... همان دوران بود که در شبی بارانی پشت چراغ قرمزی در خیابانی پرتردد و شلوغ، گیر کرده بودم و البته خوشبختانه تنها هم نبودم و با دو دوست دیگر زمان را سپری می‌کردیم که یکی از آنها با لحنی متعجب مانکنی را به من نشان داد که به ما خیره شده بود... خیلی شبیه سایر مانکن‌های

و مضارب‌زنی ابداعاتی به‌یادماندنی برای «تار» انجام داد تا صمدایی متفاوت از آن بیرون بکشد و در «کله‌ها» یا «پیوند مهر»، همراه صدای شجریان کند. هم‌او بود که آنچه از کلاس‌های علی‌اکبرخان شهنازی – بزرگ آموزش موسیقی در ایران معاصر – را آموخته بود، در «عشق»، «شور معشوق»، «کرشمه»، «اصفهان»، «زخمه» و... برای دیگران به یادگار بگذارد تا لااقل ابوعطا از میان نرود و نسل‌های بعد آن را بشناسند. در همین ساحت است که باید یکی دیگر از ابعاد شخصیتی فرهنگ شریف را استود: در تمام این سال‌ها، او در کنار نوازندگی و آهنگ‌سازی، آموزش‌دهنده راه و رسم درست‌نواختن تار نیز بوده و حتی یک‌بار در فستیوال بین‌المللی برلین، بابت همتش در معرفی این ساز، مورد تقدیر قرار گرفته است. اهمیت این موضوع را زمانی بهتر درخواهیم یافت که به یاد بیاوریم، در دولت دهم، ساز تار که اصالتاً سازی ایرانی است به نام کشور آذربایجان در فهرست یونسکو به ثبت رسید و خشم فرهنگ شریف را به‌دنبال داشت. درست است که این اواخر فردی از جانب او پیغام داده بود که در صورت درگذشت فرهنگ شریف، هیچ‌یک از اعضای خانه موسیقی حق ندارند بالای سر پیکر ایشان بیایند، اما حالا آب‌ها از آسیاب افتاده و سوگ فقدان او به اندازه‌ای برای پیکره موسیقی لاغر شده ما سخت است که جز با میعادى در کنار آرامگاه او، نمی‌شود دوباره عهد اخوت‌ها را تازه کرد. پایان‌بندی این گزارش مثل تمام گزارش‌هایی که امروز از مرگ فرهنگ شریف خواهید خواند، وعده آخرین دیدار با اوست. قرار است ساعت ۹ صبح شنبه، بیستم شهریورماه، او را که در سالگرد «جمعه سیاه» درگذشته، از مقابل تالار وحدت به سمت قطعه هنرمندان ببرند و به خاکی که از آن آمده است، بازش گردانند. اما شاید امیدی هم باشد به آنکه دیدار رفقا و هم‌سلکی‌های دور و نزدیک شریف در این روز خاص، حامل خبرهای خوشی برای موسیقی کشور باشند؛ آرزویی که همواره فرهنگ شریف به آن باور داشت و سکوتش را معنا می‌داد.

است... اهمیتی که جهت خلق فضا و کاراکترها بار ویژه‌ای را به دوش می‌کشد... ما وقت نسبتاً زیادی را صرف طراحی صدای فیلم کردیم و نتیجه‌اش بعد از جلسات زیادی بین من، روزبه فرازند (تدوینگر) و انسیه ملکی (صدانگار) که هر دوی این افراد زحمات زیادی برای پیاده‌کردن این ذهنیت متحمل شدند، شکل گرفت.

بااین‌حال در روایت موضوع دچار لکت شدید؟ منظورم رعایت قواعدی برای ایجاد کشمکش و کشش است. چرا؟

فکر کنم دربراه این شما یا بینندگان فیلم بهتر می‌توانید نظر بدهید... در جشنواره‌هایی که این فیلم تا به‌امروز نمایش داشته، اتفاق منفی‌ای ندیدم... در جشنواره «استانبول» و «ویزین دو ریل» سوئیس که هم چیز عالی بود...

به نظر شما در پیکره شخصیت اصلی فیلم- مانکن- آیا روح ارتباط با تماشاگر وجود دارد؟ اصلاً آیا مانکن‌ها باید با مخاطب ارتباط برقرار کنند یا نه؟

به نظر من که بله وجود دارد... همان‌طور که گفتیم درست است که سوژه اصلی فیلم قدرت تکلم ندارد، اما باند صوتی فیلم و طراحی آن وظیفه دیالوگ را به دوش می‌کشد. و رنگ به گفته شما اهمیتی ویژه دارد... در اینجا دوربین است که قرار است با انتخاب اندازه لنز و نور درست راوی ما باشد نه دیالوگ‌ها. چون همان‌طور که می‌دانید شخصیت‌های فیلم نمی‌توانند حرف بزنند که این خودش چالش جذابی بود... البته، فراموش نکنیم همان‌قدر که نور و تصویر دارای اهمیت است باند افکت هم دارای اهمیتی ویژه

هارمونی و جمله‌های متفاوت در موسیقی ایرانی).

بخش سوم: در این بخش قطعات پرواز (با شعری از فروغ فرخزاد)؛ تلاطم (بی‌کلام و الهام‌گرفته از موسیقی مقامی کردی)؛ آواز دشتی (روی شعری از هوشنگ ابتهاج)؛ دوتواری کوبه‌ای فرهاد احمدی و امیر خیری که تشویق حضاران را در پی داشت و قطعه جاودان (شعری از فریدون مشیری که در وصف کلاردشت سروده شده) اجرا شد.

کنسرت به پایان رسید و طرفداران و پدر و مادرها و خانواده‌ها به سمت سن رفتند تا گل‌ها و هدایای خود را تقدیم هنرمندان کنند. قطعه‌ای از سوی حضار تقاضا شد و گروه دوباره در جایگاه قرار گرفت و بار دیگر نواخت و خواند و شب مضراب و حنجره با بوسه فرزندان بر دستان پدران و مادران و دسته‌های گل و عکس‌های یادگاری پایان یافت.

آهنگ‌سازی اجرا براساس هارمونی و کنترپوان و استفاده از وسعت‌های صدایی سوپرانو تا باس و فرم‌های نو و تصنیف‌های مفصل، با مدولاسیون‌ها و تغییر-ریتم‌های پی‌درپی، قدرت اجرایی نوازندگان، تحریرهای ایرانی اما متفاوت از ردیف، فرازفرودهای ناگهانی و رنگ صدای درخشان، همه نشان از آندهای درخشان برای موسیقی ایران‌زمین دارد. گفتنی است، گروه حلقه در سال ۱۳۹۲ از سوی آهنگ‌ساز و سرپرست گروه، امیرفرهنگ حاتمی، تشکیل شده. این گروه، موفق به کسب مقام اول آهنگ‌سازی و گروه‌نوازی در جشنواره «هزارصد» و کسب رتبه کیفی درجه دو قبل از کنسرت شده است.



این بخش، دستگاه نوا شامل قطعات اجرا شد: ۱. درد (مقدمه نوا براساس نوای قدیم)، ۲. زهر شیرین (روی شعری از شادروان فریدون مشیری)، ۳. آواز نهفت (روی شعری از هوشنگ ابتهاج)، ۴. راز و نیاز (سهنوازی کمانچه، قیپک و ویولنسل)، ۵. غرور (قطعه‌ای بی‌کلام با تغییر مِترها و ریتم‌های پیچیده)، ۶. کرال (هارمونی چهاربخشی به‌علاوه صدای خواننده با آوا، روی شعری از هوشنگ ابتهاج) و ۶. قطعه عشق هزارساله (روی شعری از هوشنگ ابتهاج و

چهره روز

بزرگداشت شجریان در مشهد



● آیین بزرگداشت محمدرضا شجریان یکم مهر در مشهد برگزار می‌شود. مهدی یمینی، مدیرعامل مجمع هنرمندان خراسان، با اعلام این خبر به ایرنا گفت: در این مراسم که در سالروز تولد استاد محمدرضا شجریان برگزار می‌شود، استادان بزرگ موسیقی ایران نیز حضور خواهند داشت. او ادامه داد: مراسم تجلیل از محمدرضا شجریان که قرار بود در ماه مبارک رمضان در تهران برگزار شود، به دلایلی به تعویق افتاد و مقرر شد این مراسم در مشهد برگزار شود.

یمینی با بیان اینکه یکی از وظایف تعریف‌شده برای مجمع هنرمندان خراسان، تجلیل و گرامیداشت چهره‌های ماندگار و برجسته فرهنگی و هنری است، افزود: هرچند این حرکت در خراسان، دشواری‌ها و موانع خاص خود را دارد، اما تلاش می‌شود شرایط به بهترین شکل ممکن برای برگزاری چنین مراسمی مهیا شود. وی با اشاره به انتخاب مشهد به‌عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام در سال ۲۰۱۷ خاطرنشان کرد: یکی از رویکردهایی که در این زمینه باید اتخاذ شود، آغاز نهضت تکریم از سرمایه‌های فرهنگی ایران اسلامی است.

او گفت: شجریان در دامان خانواده‌ای مذهبی تربیت شده و دانش‌آموخته مکتب اهل بیت(ع) است که هیچ‌گاه هنرش را به ابتدال آلوده نکرد. محمدرضا شجریان که اول مهر ۱۳۱۹ در مشهد به دنیا آمده، از برجسته‌ترین هنرمندان موسیقی سنتی ایران است و آلبوم‌های بسیار در این زمینه منتشر کرده است. مجمع هنرمندان خراسان، متشکل از پیش‌کسوتان و فعالان ادبی و هنری خراسان، از سال ۱۳۷۹ با هدف هم‌گرایی و حمایت از هنرمندان خراسانی، تولید آثار هنری فاخر و ارتقای شاخص‌های فرهنگی ایرانی اسلامی در تهران تأسیس شد.

پیشنهاد روز

نمایشگاهی برای کودکان مرزنشین

● **شرق**؛ نمایشگاه عکس «چندسالگی‌های من» به نمایش ۲۰ قطعه عکس که از سوی بچه‌های روستای آبرقاپه در نقطه صفر مرزی ایران و ترکمنستان و به‌صورت آتالوک عکاسی شده، در گالری «دید» به نمایش گذاشته می‌شود. تمامی عکس‌های این مجموعه در فضایی روستایی و از نگاهی کودکان‌است که آدم‌هایی معمولی از ریزه‌ادهایی عکاسی کرده‌اند که اتفاقاً عجیب هم نیستند و زندگی روزمره (چشمه، تپه، گوسفندها، بند رخت و...) را به تصویر کشیده‌اند و تمامی عواید فروش عکس‌ها برای کمک به بهبود شرایط تحصیلی دانش‌آموزان مرزنشین است. این عکس‌ها را دانش‌آموزانی عکاسی کرده‌اند که تنها یک سال است تلویزیون به روستای آنها رفته و با اینکه تا‌حال دوربین را از نزدیک ندیده بودند و از کادر و نور و نقطه طلایی چیزی نمی‌دانستند؛ اما نتیجه کار عکس‌هایی شد که اتفاقاً جالب هم هست. مدرسه تک‌کلاسیک کانکسی (معرفت) امکانات حداقلی مدرسه را هم ندارد؛ برای مثال بچه‌ها برای رسیدن به مدرسه از رودخانه می‌گذرند که پل ندارد و زمستان‌ها شرایط سختی دارند، در روستا هیچ مغازه‌ای نیست، حتی نانوايي هم ندارند، بچه‌ها با ذوق بقیه را به روستا دعوت می‌کنند، جز چشمه شور که برایشان مکان مقدسی است و امجلی، جاذبه گردشگری عجیبی ندارند. اسطوره بچه‌ها آموزگاری است که حدود چهار سال در کنار بچه‌ها بوده، آموزگار برای بچه‌ها شخصیتی است فراتر از یک معلم که هرکاری را می‌تواند انجام دهد و جواب همه سؤالات‌های بچه‌ها را می‌داند، کسی که آرزوی بچه‌ها را برآورده کرد و آنها را به تهران آورد، بچه‌هایی که تنها سفرشان چند کیلومتر دورتر از روستای خودشان به روستایی دیگر بود. از هنرمندان محبوب بچه‌ها، چند نفر به دیدارشان آمدند؛ مهراوه شریفی‌نیا، گلاره عباسی، امیرحسین رستمی، مژده لواسانی و بهنوش بختیاری. وحید طالب‌لو، بازیکن فصل قبل استقلال برای همه بچه‌ها پیرانه تیم را به روستا فرستاد و یک توپ را هم خودش و تمامی بازیکنان و کادر فنی فصل قبل استقلال امضا کردند تا به نفع بچه‌های مرزنشین به مزایده گذاشته شود و به فروش برسد. این نمایشگاه در جمعه ۱۹ شهریور از ساعت چهار تا هشت در گالری «دید» برپا خواهد شد و علاقه‌مندان می‌توانند از این نمایشگاه تا ۱۶ مهر (روز جهانی کودک) هر روز در گالری دید به نشانی خیابان مفتح شمسانی، نبش کوچه چهارم، بعد از اداره پست دیدن کنند.